

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

میلاد مسعود منجی عالم، منجی بشریت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی(ص) و
فرزند بزرگوارش وصی ششمین آن بزرگوار امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق
صلواتالله علیهم اجمعین را خدمت حضرت بقیةالله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت
معصومه(ع) و همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما گرامیان تبریک عرض می‌کنم
و امیدوارم که همه‌ی ما جزء شیعیان راستین آن بزرگواران بوده باشیم و در دنیا و آخرت
دست‌مان از دامان پرمهر و محبت‌شان محروم نماند و آن چه که وظائف ما است شخصاً
و اهدافاً لهم علیهم‌السلام إن شاءالله بشناسیم و إن شاءالله با نیت قربت انجام دهیم.

بحث در رکن دوم تنجیز علم اجمالی بود که رکن دوم عبارت بود از این که علم اجمالی ما
در مرحله بقاء پایدار باشد و منحل نشود. برای صور انحلال چهار صورت شهید صدر بیان
فرمودند که سه صورت آن مورد بحث قرار گرفت.

صورت چهارم:

صورت چهارم این هست که اگر علم به طرفی که موجب انحلال حقیقی می‌شود در آن
دو صورت و در آن سه صورت قبل؛ به جای این که علم وجدانی پیدا کنیم علم تبعیدی پیدا
کنیم. مثلاً صورت اول چی بود؟ این بود که شخصی علم پیدا می‌کند وجداناً، علم پیدا
می‌کند که احد الکأسین آن دست بچه مثلاً به آن خورد، دست متنجس بچه به آن خورد؛
علم اجمالی پیدا می‌کند، بعد در مقام بقاء یقین پیدا می‌کند که آن کأسی که دست بچه
داخل آن رفت و به آن خورد حتماً آن کأس الف هست. چرا؟ برای این که یقین پیدا کرد
در آن ساعت آن کأس ب آب جوش بود و آن کأس الف آب سرد بود، او اگر دستش توی
آب جوش رفته بود صدایش بلند می‌شد؛ پس بنابراین از این می‌فهمد که بله، نه، این
اجمالی این جا منحل می‌شود حقیقتاً که بله کأس سرد ملاقی شده با ید متنجسه و کأسی
که ب اسمش را می‌گذاریم و جوش بوده این پاک است. این حقیقتاً این علم اجمالی اول
در مقام بقاء منحل شد. حالا اگر به جای این علم تفصیلی که به واسطه یک قرینه قطعیه
که ذکر شد انسان علم تفصیلی پیدا می‌کند، نه، هر دو آب‌ها سرد بودند ولی بیته قائم شد،
بالاخره یک حجت معتبره‌ای قائم شد که این دستش توی طرف الف مثلاً خورده، فرض
کنید خانواده شخص که ثقه هست گفت که نه دستش توی آن خورد نه توی این؛ یا بیته
قائم شد به این که دستش توی این طرف خورد که همان الف باشد نه توی ب، خب این
جا قهراً آن انحلال حقیقی واقعی رخ نمی‌دهد چون شاید این دارد اشتباه می‌کند، منتها
قول او حجت است. آیا در این جا هم انحلال وجود دارد یا انحلال وجود ندارد؟ صحبت در
این است. دو وجه و دو نظر در مقام وجود دارد؛ یک نظر این است که بله در این جا هم
انحلال هست و یک نظر این است که نه، انحلالی رخ نمی‌دهد، اگر چه ممکن است بگوییم

نتیجه‌الانحلال در مقام هست اما انحلال نیست.

دلیل وجه اول که بگوییم این جا انحلال وجود دارد اموری است. امر اول این است که گفته می‌شود که مفاد ادله‌ی حجیت امارات تنزیل اماره هست منزله علم واقعی و علم وجدانی، وقتی که این تنزیل شد اماره منزله علم وجدانی؛ خب تنزیل از طرف قانون‌گذار به هدف چه انجام می‌شود؟ به هدف این که با این ادبیات بگوید آثار منزلّ علیه بر منزلّ بار می‌شود و الا برای چی تنزیل می‌آید می‌کند؟ هدفش این است. پس وقتی تنزیل می‌کند این اطلاق تنزیل اقتضاء می‌کند که تمام آثار منزلّ علیه بر منزلّ بار بشود. مثلاً اگر گفت که «الفقاع منزلة الخمر، تكون منزلة الخمر» معنایش این است که هر آثاری که برای خمر گفتیم برای فقاع هم هست. اگر آن جا گفتیم خمر نجس است این هم نجس است. اگر گفتیم آن جا شاربش با شرائطی حد باید بخورد این جا هم همین طور، اگر گفتیم شرب آن حرام است این جا هم همین طور، آثار آن جا می‌خواهیم بگوییم این جا هم بار می‌شود. مقصود از این تنزیل این است. این جا هم وقتی شارع بفرماید «الْبَيِّنَةُ كَالْقَطْعِ، كَالْعِلْمِ، يَا خَيْرَ الثَّقَةِ كَالْقَطْعِ وَ الْعِلْمِ يَا بِمَنْزِلَةِ الْعِلْمِ»، همه‌اش این است که آثار علم در آن جا هم وجود دارد. خب و «من آثار العلم» در مورد اول چه بود؟ انحلال بود. در مورد دوم هم انحلال بود. در مورد سوم پذیرفته نشده انحلال؛ پس بنابراین اگر بیّنه و اماره حجت جوری بیاید شهادت بدهد و اخبار کند که اگر ما خودمان علم پیدا می‌کردیم انحلال بود. یعنی به نحو صورت اول بیاید شهادت بدهد و اخبار کند، یعنی به نحو صورت ثانی بیاید شهادت و اخبار کند که من عرض می‌کردم روز آخر درس هفته گذشته که صورت چهارم را گفتم بیشتر است به لحاظ همین است که گاهی به نحو اول شهادت می‌دهد می‌شود صورت چهارم، گاهی به نحو دوم شهادت می‌دهد می‌شود سوم، گاهی به نحو سوم شهادت می‌دهد... این‌ها همه صور است که شهادتی که او می‌دهد به چه نحو است؟ حالا فعلاً اگر شهادت به نحو اول داد که اگر ما علم خودمان پیدا می‌کردیم انحلال حقیقی رخ می‌داد. حالا هم که ما علم پیدا نکردیم؛ این حجت آمده همان را شهادت داده و اخبار کرده می‌گوید آقا، شارع دارد می‌گوید آقا قول این مخبر یا مخبره؛ قول این به منزله علم خودت است. اگر علم صد درصد پیدا می‌کردی چه جور بود؟ این قول این هم به منزله او است. خب اگر خودت علم پیدا می‌کردی انحلال بود، پس حالا انحلال هم این جا وجود دارد. این بیان اول.

بیان دوم این هست که حالا بعد برمی‌گردیم برای داوری نسبت به این وجوه؛ بیان دوم این است که مفاد ادله‌ی حجیت امارات، تنزیل نیست بلکه اعتبار علمیت است. در تنزیل همان منزلّ را می‌گوید... منزلّ را دست‌کاری نمی‌کند، می‌گوید این به منزله آن است. می‌گوید «فقاع بمنزلة الخمر» فقاع را دست‌کاری نمی‌کند. بیان دوم این است که نه، مفاد ادله‌ی حجیت در حقیقت اماره را دست‌کاری می‌کند می‌گوید اماره علم است. آن جا می‌گوید فقاع خمر است کما این که در بعضی روایات هست «الْفُقَّاعُ حَمْرٌ اسْتَضَعَرَهُ النَّاسُ» یعنی یک مجاز عقلی است، یک تصرف عقلی است، همان مجاز سکاکی؛ ادعا می‌کند که این آن است. این جا هم ادعا می‌کند که خبر ثقه؛ بیّنه علم است

س: اتقی را ندارد...

ج: تقی در علم نمی‌دهد

س: اماره می‌دهد

ج: ها! اماره را می‌آید یک ادعایی راجع به آن می‌کند. می‌گوید در دستگاه من، در پیشگاه من به حسب قانون این علم است. مثل این که در آن حدیث شریف فرمود «لیس لأحدٍ التشکیک فیما یرویه ثقاتنا» ثقات ما وقتی حرف می‌زنند کسی حق ندارد تشکیک بکند یعنی این علم است، شک‌بردار نیست. با این ادبیات فرموده به حسب نقل، خب اگر این شد باز الکلام الکلام برای این که شارع و مقنن که نمی‌خواهد شاعرانه حرف بزند و این‌ها همین طور بیاید یک چیز ادبی را بخواهد به میدان بیاورد و حالا می‌خواهد طنزهای ادبی داشته باشد. قصد دارد از این حرفش، قصدش چیست؟ قصدش این است می‌خواهد بگوید همان آثاری که علم دارد می‌خواهم بگویم این جا هم هست منتها این حرف را با این ادبیات به جای این که بگوید «رتب کل آثار العلم علی خبر الثقة» به جای این می‌آید با این ادبیات این مطلب را افاده می‌کند. تارةً تنزیل می‌کند می‌گوید این به منزله آن است، تارةً نه، می‌گوید این همان است اصلاً، این همان است. خب مثل علماء هم گاهی توی امور حسبیّه‌ای که اجازه می‌دهند گاهی می‌گویند هو وکیلی، گاهی می‌گوید یدّه یدی، اصلاً ید او ید من است. این عبارت هم عین همان است. خب این جا پس شارع فرموده است که اماره حجت است یعنی می‌خواهد بفرماید حجت است به معنای این است که اماره علم است. حالا وقتی اماره علم شد پس یعنی آثار علم بر این بار می‌شود. و من آثار العلم چی بود؟ انحلال بود. پس انحلال این جا می‌آید. این هم وجه دوم.

وجه سوم این هست که گفته می‌شود مدرک مهم برای حجیت امارات بنای عقلاء و سیره عقلاء است که شارع ردع نفرموده و بر همان منهجی که پیش عقلاء بوده خودش هم مشی فرموده، هم از این که عملاً می‌بینیم خودش در محاورات و مکالمات و رفتارهای اجتماعی و فردی با افراد به همین خبر ثقة‌ها اعتماد می‌فرمودند؛ فلانی این حرف را زد؟ بله، خیلی خب؛ آثار بار می‌کردند. زراره می‌آمد می‌گفت آقا فلانی این را گفته، آثار بار می‌کردند. خودشان می‌دیدند ائمه(ع) دارند چه کار می‌کنند؟ دارند آثار علم را بر حرف ماها، بر حرف آن آدم ثقة، بر آن، بر این بار می‌کنند. بازار می‌روند همین جور، چی می‌روند همین جور، از این عمل خود ائمه علیهم‌السلام می‌فهمیدند که بله آن همان روش عقلایی خودشان را دارند. پس خبر ثقة حجت است پس ما هم می‌توانیم این کار را بکنیم. علاوه بر این که نصوصی که فرمودند، بیاناتی که فرموده‌اند ارجاع به همین افراد ثقات فلان این‌ها دادند یا ارتکازات این چنینی را ردع نفرمودند. مثلاً وقتی می‌آید سؤال می‌کند «أفیونس بن عبد الرحمن ثقة أخذ عنه معالم دینی»، حضرت می‌فرمایند که بله ثقة هست و الا می‌گوید می‌خواهی چه کار کنی؟ خب ثقة باشد یا نباشد، فایده ندارد که، این حضرت صغری را جواب می‌دهند یعنی آن کبرایی که توی ذهنت هست که می‌خواهی أخذ معالم دین از او بکنی کار درستی است. صغری را سؤال کردی؟ می‌گویم آره ثقة هست. از مجموع این عمل‌شان، این فرمایشات‌شان و این‌ها، این‌ها که در سراسر فقه و روایات و این‌ها وجود دارد انسان جزم قطعی پیدا می‌کند که همین بناء عقلاء مورد امضاء شرع واقع شده که امضاء شرع هم یعنی حکم مماثل با این را دارد یعنی همین طور که عقلاء می‌گویند این قابل اعتماد است؛ مولا می‌تواند به او اعتماد کند و احتجاج کند، عبد هم در مقام امتثال و اعتذار می‌تواند بر او تکیه بکند همین را شارع قبول دارد و قرار داده، خب بعد از این که گفتیم که مدرک حجیت، سیره عقلاء است و اگر ادله‌ی لفظیه‌ای هم وجود دارد مفادش همین است نه اکثر و یا اضیق، می‌گوییم آقا در سیره عقلایی وقتی خبر ثقة‌ای قائم شد، بیّنه‌ی عقلایی‌ای قائم شد بر امری، این‌ها «یحکمون بانحلال العلم» وقتی که مثلاً علم دارد به نحو علم اجمالی که این زمین یا مال زید است یا مال عمرو است، خبر ثقة‌ی معتبر آمد گفت آقا این مال زید است؛ دیگه چه کار می‌کنند؟ منحل می‌کنند،

می‌گوید آره مال زید است مال عمرو نیست.

س: یعنی حکماً یا وجداناً؟

ج: بله؟

س: وجداناً منحل می‌شود

ج: آن قبلی‌ها چه بود؟

س: حکماً بود

ج: هر چی آن جا، در آن دو تا گفتید این جا هم همین است. هر چی آن جا گفتید؛ حالا آن جا که این سؤال را نکردید. خب حالا این جا هم سؤال نکنید. این سؤال اگر مطرح است آن دو تا جا هم مطرح بود. اگر آن جا مطرح نیست این جا هم مطرح نیست. پس بنابراین وزانش واحد است تا حالا بعد در مقام بررسی ببینیم چیست؟ فعلاً وزان این‌ها یکی است؛ درست؟ البته این ادعا، حالا بیان است دیگه، ادعا است. ادعا هم که خناق نیست که گلوی آدم را بگیرد می‌تواند بگوید بناء عقلاء بر این است پس بنابراین شارع هم که ردع نکرده پس این انحلال این جا وجود دارد. تا این سه مورد؛ سه تا دلیلی که عرض کردیم مقتضای این سه دلیل این بود که در این جا انحلال واقعاً می‌خواهد رخ بدهد به این سه دلیل، انحلال می‌خواهد...

دلیل چهارم و بیان چهارم تفاوت می‌کند با این سه تا؛ بیان چهارم این است که ما نمی‌گوییم به واسطه ادله‌ی حجیت حالا به نحو تنزیل یا به نحو ادعاء عقلی و اعتبار اماره را علم یا به نحو اخیر که گفتیم، ما نمی‌خواهیم بگوییم که خود مفاد ادله چیست؟ انحلال واقعی است. این را نمی‌خواهیم بگوییم بلکه حرف‌مان این است که ما از ادله‌ی حجیت به دلالت التزام می‌فهمیم که شارع ما را متعبد به انحلال فرموده است. می‌تواند دیگه، شارع می‌تواند بگوید من تو را متعبد می‌کنم که عالم هستی، «انت عالم» این جور عبارت و تعبیرات هم از شارع داریم. مثلاً در ادله‌ی قاعده تجاوز چی داریم؟ می‌گوید «بلی قد رکعت»، می‌گوید آقا شک دارم رکوع انجام دادم یا نه؟ وارد سجده شدم شک دارم، یا از نماز فارغ شدم شک دارم فلان جزء را آوردم یا نه؟ «بلی قد رکعت» تعبد به تحقق می‌فرماید. این جا هم می‌گوییم مفاد ادله‌ی حجیت چیست؟ این است که می‌گوید من تو را متعبد می‌کنم به این که منحل است. این طرق اربعه برای این که بگوییم انحلال در این جا وجود دارد که آن سه‌تای قبلی کأنّ می‌خواهد بگوید انحلال واقعی است، این اخیر می‌خواهد بگوید تعبد به انحلال، نه این که انحلال واقعی رخ می‌دهد، تعبد به انحلال می‌فرماید شارع، خب این‌ها وجوه قول به انحلال هست در مقام إما انحلالاً حقیقیّاً أو انحلالاً تعبدیّاً، قول ثانی، وجه ثانی گفتیم عدم انحلال است.

س: بیان آقای نائینی را چرا اضافه نکردیم؟ چون می‌گوید اماره اصلاً ... فرق نمی‌کند من بالوجدان علم پیدا کنم یا اماره؟ دوتایش علم عرف هستند، این جا اضافه نکنیم....

ج: بله، خب به احترام شما آن را اضافه می‌کنیم حالا.

ولی حالا به احترام ایشان تا بعداً در مقام، این را هم اضافه می‌کنیم که ایشان فرمودند که بگوییم آقا اماره علم است دیگر، علم عرفی است، خب وقتی علم عرفی شد هرچه

علم دارم این هم دارد دیگر؛ پس پنج تا هستند، خوب هست به پنج تن.....

س: درست نمی‌شود، توی اصول عملیه به درد می‌خورد می‌گفتیم این‌ها....

ج: نه این‌جا هم حالا، حالا شما جواب که دارید می‌دهید حالا فعلاً وجه می‌خواهند بگویند...

س: ...

ج: مناقشه دارید می‌فرمایید؟ یعنی حتی لا يستحق ان يُذكر به عنوان وجه که بعداً اشکال بشود در آن؟

س: اذا كان له نكتة مستقلا يذكر ... اما اذا كان نكتته ما تفضلتم سابقا هذا عبارة اخرى عنه.

ج: عن کدام؟

س: ...

ج: عن الاولى، عن الثانية، عن الثالثة، عن الرابعة؟

س: عن الاول نعم..

ج: عن الاول لماذا؟ تنزيل نکرده که، او می‌گوید واقعاً پیش عرف وائزهی تنزيل نیست. آقای نائینی می‌فرماید که علم مفادش یک مفادی است که در موارد امارات هم منطبق است درست؟ علم یعنی یک نحو کشفی که، یک کشف خاصی که هم دامنه‌اش را علم صد درصد می‌گیرد، هم جایی که اطمینان داری، هم جایی که آدم ثقه خبر می‌دهد. معنایش یک کشفی است که همه‌ی این‌ها منطبق علیه‌اش هست و فردش است و مصداقش است.

س: و لكن استفدنا من كلام المحقق النائيني انه بالنسبة الامارات جعل الوسطية و تکميل الکشف و لا يقل بانه ...

ج: نه، شما باز این، گفتیم آقای نائینی یک جاهایی هم، درست است می‌گوید تتمیم کشف است و فلان و این‌ها درست؟ اما یک جاهایی هم آن بیان را فرموده، من هم مثلاً از تخلص از آیات ناهیه عن العمل بالظن یا بغير علم آن‌جا به این نحو تخلص فرموده که بابا این‌جاها علم است؛ نه این‌که، به‌خاطر چی؟ می‌گوید عرفاً می‌گویند علم است که گفتیم بعضی اساتیدنا هم قدس سره در تسدید الاصول ایشان هم همین را می‌گوید منتها با یک تفاوت مائی که جاهایی که اماره‌ی معتبره باشد این‌جاها علم است نه هر جایی که حجت باشد، نه هر جایی که حجتی در کار باشد، جایی که اماره باشد و خبر ثقه باشد یا امثال این‌ها باشد.

خب اما وجه دوم این بود که انحلال نیست، این دلیل‌های وجه دوم مناقشه‌ی در این وجوه گفته شده است که این وجوه گفته شده ناتمام است و انحلال وجداناً می‌بینیم نیست. خب پس یکی یکی برگردیم که در حقیقت وجوه این قول ثانیه باشد.

اما آن وجه اول این بود که تنزيل مفاد ادله‌ی حجیت تنزيل امارات است منزله‌ی علم و مقتضای تنزيل این است که آثار منزّل علیه بر منزل بار می‌شود و من آثار منزّل علیه که علم است انحلال است، پس انحلال بر این هم بار می‌شود.

خب یک جواب اول جواب مبنایی است که خب این مبنی علی، این که ما بپذیریم که مفاد ادله‌ی حجیت امارات تنزیل است و کجاست؟ این بعضی از چیزهایی که هی ما می‌گوییم این‌ها بدون مراجعه به نفس ادله است، یک فرضیه‌ای در ذهن یک کسی نقش می‌بندد و حالا بر اساس آن؛ فلذا این‌ها را باید کجاست؟ کدام آیه تنزیل کرده؟ کدام روایت تنزیل کرده که شما می‌گویید در شرع تنزیل شده این منزله‌ی او؟ حالا ...

س: بگوییم «ما أدبنا عنی فأئی يؤدیان»

ج: این حتماً تنزیل است؟

س: عرف تنزیل می‌کند دیگر، یعنی موقعی که عرف می‌رود از امام می‌پرسد که من از این آقا بگیرم یا نه؟ بعد امام می‌گوید که این انگار من به تو گفتم ...

ج: شاید دومی باشد، خب چرا می‌گویید تنزیل است؟ شاید دومی باشد، یعنی حرفی که او دارد می‌زند حرف من است ادعائاً.

س: بالاخره یکی از دوتا هست ...

ج: خیلی خب حالا ببینیم آن اولی

س: هر کدام باشد حرف ما ثابت می‌شود....

ج: خیلی خب تا وقتی

س: آخر این در ارتکازش هست که مطمئناً بین امام و آن شخص یک تفاوتی وجود دارد، پس نمی‌تواند قول زراره یا فلانی دقیقاً همان قول امام باشد، اما می‌تواند

ج: ادعائاً که می‌تواند باشد، بابا همه‌ی مجازات به قول مرحوم امام تبعاً لأستادشان همه‌ی مجازات بر اساس همین ادعا هست و الا لطافت ندارد که؛ بگوییم که هذا اسدُ این شیر است، بگوییم کلمه‌ی شیر در شیر استعمال نشده در این آقا دارد استعمال می‌شود، چه لطافتی؟ لطافت آن‌جا هست که ادعا کنیم این شیر است فلذا من کلمه‌ی شیری که برای شیر وضع شده همان معنای خودش به این دارم اطلاق می‌کنم؛ آن‌جا هست که لطافت دارد. این گل است، معنای این‌که این گل است یعنی همان لطافت و زیبایی و بوی دلنوازی که برای او هست برای این هم وجود دارد ادعائاً؛ نه من واژه‌ی این دوتا لفظ را گاف و لام را در این دارم استعمال می‌کنم، این چه اینی دارد. پس بنابراین این ادعاهای این چنین که همان مجاز عقلی باشد درحقیقت یک صناعت عرفی پسندیده‌ی عند الجمع است و ما اصلاً مجاز در کلمه شاید اصلاً نداشته باشیم و همه‌ی این‌ها بر این اساس است، چون آن لطافتی ندارد.

خب این اولاً، حالا این مبنایی است، کلّ علی مسکله در باب فهم ادله‌ی باب حجت خبر واحد و امارات؛ و آیا در همه‌ی امارات و بینات ما چنین چیزی داریم یا بعضی‌اش داریم؟ باز اگر بخواهیم همه را این‌جوری درست کنیم مثلاً ما در بیّنه چی داریم؟ الاشیاء، دلیل بیّنه این روایت است مسعدة بن صدقه «الاشیاء كلها علی ذلک حتی تستبین او تقوم به البیّنة»، «أو تقوم به البیّنه» همه‌ی اشیاء همین‌جور است یعنی بنابر بطلانش، حرمتش چه و چه و چه، نمی‌گذاری، نمی‌دانی این کسی که می‌خواهی با او ازدواج کنی این آیا

محرم است؟ شاید رضيعه‌ات باشد، شاید چی باشد، شاید فلان باشد یا نه؟ این چیزی که می‌خواهی بخری آیا مال همین است؟ مال دیگری است و و و مواردی که حضرت مثال زدند در آن‌جا. فرمود همه‌ی این‌ها را حمل بر این می‌کند که نه این نیست، آن نیست «الاشياء كلها على ذلك» تا این که «یستین او تقوم به الیئنه»؛ بینه بیاید بگوید نه این رضيعه‌ی تو هست، این نمی‌دانم محرم تو هست، این مال فلانی است، آن فلان است، دیگر کجای این نوشته که من دارم تنزیل می‌کنم؟ دارد تعبد می‌کند می‌گوید بله، می‌گوید حجت است این، با این می‌تواند اعتماد کند همین؛ اما این را نازل منزله‌ی او کردن، این را ادعا دارم می‌کنم همان است، این از توی آن در نمی‌آید. پس بنابراین اگر ما بخواهیم بگوییم باید باز تفحص کنیم ببینیم آیا کل الامارات این بیان راجع به آن‌ها هست یا بر اساس بعضی‌اش هست؟ و الا به یک چوب همه را برانیم بگوییم همه‌ی این‌ها تنزیل شده، این حالا یک مطلب.

مطلب دوم این است که خب مجرد تنزیل دلیل بر این نمی‌شود که کل آثار منزل علیه را می‌خواهیم بر این بار کنیم، بر منزل؛ بلکه گفته شده است در کلمات فقهاء هم هست که تنزیل معمولاً انصراف به اظهر الآثار دارد نه کل الآثار. و انحلال یک اثر ظاهری از این خیلی از ذهن‌ها مغفول است و حالا بعضی جاهایش را هم دیدید که اختلافی است، بین اعلام و بزرگان فن که اصلاً این‌جا انحلال می‌شود، نمی‌شود؟ آن وقت حالا با این تنزیل شارع بخواهد به همین چیز نظری را که یک امر نظری اختلاف بین اساطین اصول هست که آیا اصلاً انحلالی می‌شود یا نمی‌شود؟ که او به زحمت می‌گوید هست، او به زحمت می‌گوید نیست و بحث‌های این‌جوری دارد بگوییم ناظر به آن هم هست...

س: این به‌خاطر نبود علم است، این اختلافات برای این است که نمی‌داند واقعاً وجدانی نمی‌داند

ج: نه همان‌جایی که علم است همان‌جا، صورت اول حالا واضح است، اما مثل صورت ثانیه که انحلال بود گفتیم معركة الآراء است صورت ثانیه؛ خب یک عده می‌گویند انحلال در آن‌جا هست، اثر علم انحلال است، اثر علم فرد؛ عده‌ای هم می‌گویند نمی‌شود انحلال در این‌جا. بله آقای نائینی می‌گوید انحلال است ولی مرحوم آقاضیاء می‌گوید انحلال نیست و آن‌ها هم دلیل‌های محکم برای خودشان دارند، این‌ها هم دلیل. ما بیایم بگوییم که، بپذیریم هم انحلال را در این‌جا، اما یک اثر مُعَقَّد پیچیده‌ی دور از ذهن است؛ بنابراین بخواهیم بگوییم که با تنزیل همه‌ی آن آثار بار می‌آید. فلذا در الفقهاء خمر هم یعنی کالخرم آن‌جا هم گفته شده است که آن اثر ظاهری‌اش که همین حرمت باشد، اما حد را تشکیک کردند، آیا حد هم می‌توانیم با همین فقط مجرد این تنزیل بگوییم حدش هم این‌جا هست؟ بله اثر ظاهری‌اش حرمت شرب است، این آن به ذهن می‌آید که بله این‌جوری هست.

خب حالا از این‌ها هم بگذریم اشکال اساسی در این‌جا این است که ولو ما تنزیل را قبول کنیم بگوییم بله، ادله‌ی حجیت تنزیل کرده امارات را به منزله‌ی علم، این را هم بپذیریم که مقتضای تنزیل اطلاق جمیع آثار منزل علیه هست که همه‌ی آن‌ها مرتب می‌شود، اما اشکال این است که آثار تکوینی را که نمی‌تواند با تنزیل بیاورد این‌جا؛ آثاری اگر می‌آورد آثار چیست؟ آثار شرعی است. آثار تکوینی دایره مدار علت خودش است، آثار تکوینی دایره مدار موضوع خودش است و علت خودش است؛ آن قابلیت این را ندارد که شارع بما انه شارع و مقنن بیاید توسعه در موضوعش بدهد. اگر و انحلال حقیقی اثر تکوینی علم به فرد است، به اطراف است، نه اثر قانونی، جعلی؛ اصلاً مربوط به جعل نیست، مربوط به

قانون‌گذاری نیست؛ آن‌جا واقعاً این علم اجمالی که در ذهن نقش بسته است در صورت اول که علم اجمالی پیدا کرد دید بچه آمد دستش را زد توی یکی از این کاسه‌ها، اما فاصله زیاد بود نفهمید در ظرف الف زده یا ب زده؛ خب این علم اجمالی در نفسش حاصل می‌شود که احد الکأسین پس صار متنجس. بعد آمد محاسبه کرد، یعنی بعد آمد سراغ کاسه‌ها دید آره یکی جوش است و یکی سرد است، حالا استدلال برایش پیش آمد که خب این حتماً بچه نمی‌شود توی این کاسه‌ی جوش دست زده باشد، چون اگر این بود آثاری داشت و نداشت. این‌جا تکویناً این علم ثانی اثر می‌گذارد که آن‌اها این‌ها چی می‌شود؟ منحل می‌شود، اِما هذا اِما هذا نیست، این حتماً هست آن حتماً نیست، حتی شک هم نیست. پس بنابراین این انحلال در این‌جا اثر تکوینی است نه جعلی که شارع بیاید یک جای دیگر واقعاً بگوید همان انحلال واقعی هست؛ خب بخشنامه و به خدمت شما عرض شود گفتن و تنزیل و این‌ها که واقعیت تغییر نمی‌کند که. بنابراین مثل این‌که الفقاع خمر اگر فرمود حالا خمر برای بعضی تداو‌ی‌ها معالجات نافع است، حالا این هم درست می‌شود برای فقاع؟ برای فقاع که درست نمی‌شود که این. پس بنابراین اشکال حقیقی در این‌جا که شهید صدر هم به آن همین اشکال را فقط فرمودند، آن دوتا اشکال قبلی را بیان نفرمودند، همین اشکال را بیان فرمودند همین که این اثر، اثر تکوینی است و تنزیل اگر دلالت التزام حالا توضیح می‌دهم، دلالت التزام دارد ناظر به آثار خود شرع است که می‌خواهد بگوید آن آثاری که من گفتم این‌جا هست، نه این‌که می‌خواهد چه کار کند؟ آثار تکوینی را بگوید، آثار تکوینی که قابل این نیست که. این نسبت به آن اول.

و اما نسبت به راه دوم که بگوییم شارع

هان شما اشکالتان حالا چی هست؟ دیگر حرف حساب که جواب ندارد، اشکال ندارد که

س: در علم اجمالی حاج آقا این‌که تکوینی هست آن چیزی که تکوینی هست سبب علم تکوینی، یعنی علم تکوینی علم ما که هست یا نیست این بودن یا نبودن سبب ترتیب آثاری هست که شارع برای علم تکوینی قرار داده؛ این سبب یک امر تکوینی است برای

ج: مسببش هم امر تکوینی...

س: نه مسببش حالا آثار شرعی است که حالا

ج: انحلال آثار شرعی است؟ این‌که شما فهمیدید در مثال اول فهمیدید دست بچه حتماً به ظرف سرد خورده نه به ظرفی که جوش است، این امر تکوینی است یا امر... این‌که این حالت برای‌تان شد که این اسمش انحلال است این تکوینی است یا....

س: درست است، انحلال غایت الغایات نیست، انحلال خودش

ج: حالا ما سراغ همین هستیم، ما خیلی دست‌مان به غایت الغایات، ما می‌خواهیم بگوییم، ما بحث‌مان سر انحلال است دیگر...

س: خب همین انحلال اگر این‌که این غایت الغایات که آن حکم شرعی باشد که ترتیب اثر ما به آن بدهیم برای آن انحلال با یک امر جعلی اتفاق بیفتد و با انحلال

ج: نمی‌شد نمی‌شد. با این بیانی که وجه اول می‌گفت نمی‌شود، برای این‌که وجه اول

می‌خواست بگوید که بابا انحلال انجام شده پس بنابراین آثاری که بر انحلال بار می‌شود هست می‌گوییم بابا انحلال امر این غیر آخری هست که می‌گفت تعبد به انحلال دارد می‌کند، این‌جا نه، می‌گوید واقعاً انحلال رخ می‌دهد به‌خاطر یک تنزیل. می‌گوییم انحلال واقعی مگر نمی‌گویی؟ خب انحلال واقعی که امر تعبدی نیست این‌که، حالا واقعی امر تکوینی است و اثر و علت تکوینی خودش را دارد و با این‌که شارع تنزیل بفرماید اماره را منزله‌ی علم، این اماره که واقعاً علم نمی‌شود که تا آن اثر تکوینی انحلال بر آن مترتب بشود؛ اماره باز هم احتمال کذب در آن هست، احتمال خطا در آن هست، حتی مظنه هم ممکن است برای انسان نیاورد و شخص ممکن است ظن بر خلاف داشته باشد ولی باز حجت است. خب چطور؟ پس بنابراین اماره‌ای که ظن بر خلافش دارد یا حتی ظن به وفاقش داشته باشد ولی هنوز احتمال خطا می‌دهد، احتمال کذب می‌دهد، این چطور می‌شود آثار علم صددرصد بر این بار بشود و آن انحلال اثر علم است بر این بار نمی‌شود این نسبت به....

س: مناقشه همین‌جا هست، انحلال اثر تکوینی شکی نیست منتها اثر تکوینی چی هست؟ علم بما هو علم؟ یا هرآن‌چه که سکون نفس می‌آورد اثر تکوینی‌اش انحلال است؟ و یک مصداقش می‌شود علم ذاتی و یک مصداقش هم می‌شود آن‌که شارع علم می‌داند....

ج: ببینید ما داریم می‌گوییم علم اجمالی‌مان می‌خواهد منحل بشود، یعنی علم صددرصد اجمالی‌مان می‌خواهد منحل بشود، یعنی دیگر نباشد، این علم اجمالی صددرصدمان می‌خواهد منحل بشود با این‌که شارع بیاید بگوید قول ثقه را من معتبر قرار دادم، این را نازل منزله‌ی علم قرار دادم آیا واقعاً آن علم اجمالی صددرصد ما گسسته می‌شود، از بین می‌رود؟ دیگر در نفس ما وجود ندارد؟ از صفحه‌ی نفس ما پاک می‌شود؟ می‌گویند نه، آن علم پاک نمی‌شود تا مادامی که علم صددرصد به این‌که همان‌جور که مثال زدیم پیدا نشود. بله حالا شما ممکن است بگویید تعبد می‌کند للشارع این‌که تعبد به انحلال بکند، حالا ببینیم می‌تواند یا نه؟ حالا صرف‌نظر از اشکالات آن امر اخیر. پس بنابراین این اشکال، اشکال درستی است، دیگر مبنایی هم نیست، احدی از علماء اصولیاً أو فقهیاً نمی‌گوید شارع می‌تواند آثار تکوینی را به واسطه‌ی تنزیل بار بفرماید....

س: حاج آقا در صورتی که یکی از اطراف علم اجمالی کلاً در دسترس مکلف نباشد مثلاً حالا به هر دلیلی در دسترسش نباشد، این‌جا علم اجمالی در آن فرد باقی‌مانده منحل می‌شود و حال این‌که صددرصد هم تبدیل به علم تفصیلی نمی‌شود.

ج: چه کسی گفته آن‌جا منحل می‌شود تفصیلاً؟ چه‌جور بیان می‌شود؟

س: وقتی مثلاً به‌هرحال علم اجمالی را توضیح می‌دادند برای ما حداقل توی پایه‌ها این‌جوری می‌گفتند که وقتی یکی از

ج: آن‌ها انحلال‌های حکمی است، بله حالا درس خارج‌ها به‌خاطر همین هست آن تصورات مبهم که این‌جا هست این‌جاها آن تصورات از بین برود ان‌شاءالله.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.